الف) راه پیشگیری: گسترش زبان

ما میتوانیم مواضع کنیم. میتوانیم با گسترش زبان این شباهات را حل کنیم؛ یعنی ما میگوییم اگر تا ۳۰ درصد خاک آمد، هنوز آب است، اصلا به آن آب میگوییم، اگر ۷۰٪ درصد گل شد، گل میگوییم، اگر ۵۰ – ۵۰ شد یک لفظ دیگری میگوییم، دیگر آب هم نمیگوییم یا میگوییم. وقتی اختلاط مبنای کار ما شد، میتوانیم درصدبندی کنیم، بلکه از ابتدا ده چیز را مخلوط کنیم یعنی از ابتدا شروع میکنیم ۱۰ تا طبیعی را که مصادق خالص دارد با همدیگر شروع میکنیم ترکیب میکنیم، میگوییم 100 درصد کل اگر مثلا ۱۰ درصدش این است، این نام را دارد.

عقاقیر

عقاقیر[1] که در طب میگویند همین طوری هستند، هر مرکب و معجونی از عقاقیر یک اسمی دارد، این اسم، اسم ثالثی است که برای آن ترکیب خاص با اندازه خاص گفته میشود، منافاتی ندارد با این که ما بیاییم این شک در صدق را به وسیله گسترش زبان منسجمش کنیم، برای درجه درجه اینها اسم بگذاریم.

رنگ ها

مثلا رنگ[2] را ببینید قرمز و زرد و سرخ و آبی و ... شما میتوانید لغتی باشید که کل رنگها چهارتا واژه داشته باشد، بعد میگویید آبی، آبی آسمانی، آبی ... مجبور هستید به یک چیزی بزنیدش مثلا آدرس بدهید به آبیِ آسمانی.

آن کسانی که در کار قالیبافی باشند، دقائق رنگها را تشخیص می دهند، بعداً میبینید رنگهای ترکیبی از بین میرود برای هر رنگ خاصی با دقتِ تفاوت یک لفظ میگذارند، وقتی میگذارند راحت هستند و این شبهه صدقیه که ما میگوییم دیگر پیش نمیآید به خاطر این که اسم گذاشتند. بنابراین شبهه صدقیه را ما می توانیم با توسعه زبان در حد نیاز برطرف کنیم.

احتیاج؛ عامل گسترش زبان

عرف در احتیاجات زبانی، زبان خودش را کامل و فربه میکند؛ پر بار میکند. و لذا هر زبانی در آن جهتی که درگیر هستند، پر بارتر هستند. یعنی برای ریز ریزِ چیزهایی که محلّ نیازش میشود، اسم میگذارد. اما وقتی محل نیازش نیست، اسم نمیگذارد.

ببینید شتر در هر سنّی کی اسمی دارد. شما کتاب زکات را که میخوانید باید دائماً لغت را نگاه کنید[3]؛ شش ماهه، ده ماهه و...

چرا؟ چون آن را کار داشتند. نمیتوانستند بگویند: «شتری که ده ماهش است». نیاز زبان و کمالش به این بوده که جایی که باید صفت و موصوف بیاورند، نام گذاری میکردند.

البته در خیلی از زبانها ترکیب میکردند که بعد راحت میشدند.

زبان های ترکیبی؛ زبان های قیاسی

زبانها دو جور هستند:

زبانهای قیاسی[4] در صرف و نحو

و زبانهای غیر قیاسی، یعنی زبانهای ترکیبی[5] که پسوند، پیشوند و میانوند دارند.

خیلی از زبانها ترکیبی هستند. یعنی وقتی شما واژهها را نگاه میکنید، میبینید پسوند و پیشوند و میان وند، دارند و آنها را از هم جدا میکنید.

مثلاً آفتاب که ما میگوییم مفرد ای مرکب است؟ اگر نگاه کنید، «آف» بهمعنای خورشید است؛ آفتاب یعنی تابش خورشید[6]. از اینها زیاد و مفصل هست. خود «خورشید» به چه معنا است؟

«خور» بهمعنای بزرگ است. «شید» بهمعنای نور است. خورشید یعنی نور بزرگ[7]. در مباحثه لغت من دهها مورد از اینها را عرض کردهبودم که اصل لغت، کلمات ثنائی بوده که پسوند و پیشوند و میان وند زبان را ساخته. بسیاری از زبانها به این صورت است، غیر از زبانهای قیاسی.

عربی زبان قیاسی است. یعنی صرف و نحو آن، زبان را به نحو خاصی شکل میدهد؛ یک هیئتی وضع میکند و مادهها را تحت این هیئت میآورد. نه اینکه پسوند و پیشوند را به هم بچسباند.

---

[1] العقار و العقاقير: كل نبت ينبت مما فيه شفاء يستمشى به. قال: و لا يسمى شيء من العقاقير دواء، يعني واحد أدواء الطيب إلا التي لها رائحة تشم.(تهذيب اللغة ؛ ج1 ؛ ص۱۴۹)

و العقار: واحد العقاقير؛ أخلاط الأدوية.(المحيط في اللغة ؛ ج1 ؛ ص۱۶۱)

و العقاقير: أصول الأدوية، واحدها عقار.(الصحاح ؛ ج۲ ؛ ص۷۵۳)

و أخلاط الدواء يقال لها العقاقير، واحدها عقار. و سمي بذلك لأنه كأنه عقر الجوف. و يقال العقر: داء يأخذ الإنسان عند الروع فلا يقدر أن يبرح، و تسلمه رجلاه.(معجم مقاييس اللغة ؛ ج۴ ؛ ص۹۳)

و العقاقير: أخلاط الأدوية، الواحد:عقار.(مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص۵۷۷)

كل نبت يقع في الأدوية: فهو عقار، و الجمع عقاقير* (فقه اللغة ؛ ص۴۲)

و العقار: ما يتداوى به من النبات، و الجمع عقاقير.(كتاب الماء ؛ ج۳ ؛ ص۹۱۲)

و العقار و العقير: ما يتداوى به من النبات و الشجر. قال الأزهري: العقاقير الأدوية التي يستمشى بها. قال أبو الهيثم: العقار و العقاقر كل نبت ينبت مما فيه شفاء، قال: و السمي شيء من العقاقير فوها، يعني جميع أفواه الطيب، إلا ما يشم و له رائحة. قال الجوهري: و العقاقير أصول الأدوية. و العقار: عشبة ترتفع قدر نص(لسان العرب ؛ ج4 ؛ ص۵۹۹)

[2] **هرمان ملویل** -خالق موبی دیک- در قسمتی از داستان «بیلی باد» نوشته بود:

«[illegible]»

در **ژاپن** اگر باشید، با شگفتی می‌بینید که مردم در محاوره می‌گویند که با **آبی** شدن چراغ راهنمایی حرکت می‌کنند، اما در ژاپن هم مثل بقیه جاهای دنیا، رنگ چراغی که اجازه حرکت را می‌دهد، **سبز** است. پس چه چیز باعث این «گمگشتگی در ترجمه» می‌شود؟

این معما، ریشه در تاریخ زبان دارد.آبی و سبز تهرنگ یکسانی دارند. در یک رنگین‌کمان، آنها در کنار هم هستند، چشمان ما می‌توانند بدون پرش از طیف رنگ آبی به طیف رنگ سبز یا برعکس حرکت کنند.

پیش از دوران مدرن ژاپن، ژاپنی‌ها برای رنگ آبی و رنگ سبز، فقط یک کلمه داشتند: **Ao**. در آن زمان هنوز دیواری بین دو رنگ بنا نشده بود، اما با تحول زمان، در دوران Heian، حدود یک هزار سال پیش، واژه جدیدی برای توصیف سبزی انتهایی رنگ آبی ایجاد شد: **midori**. البته همچنان می‌دوری، زیرمجموعه‌ای از رنگ Ao بود و رنگ مستقلی به شما نمی‌آمد.

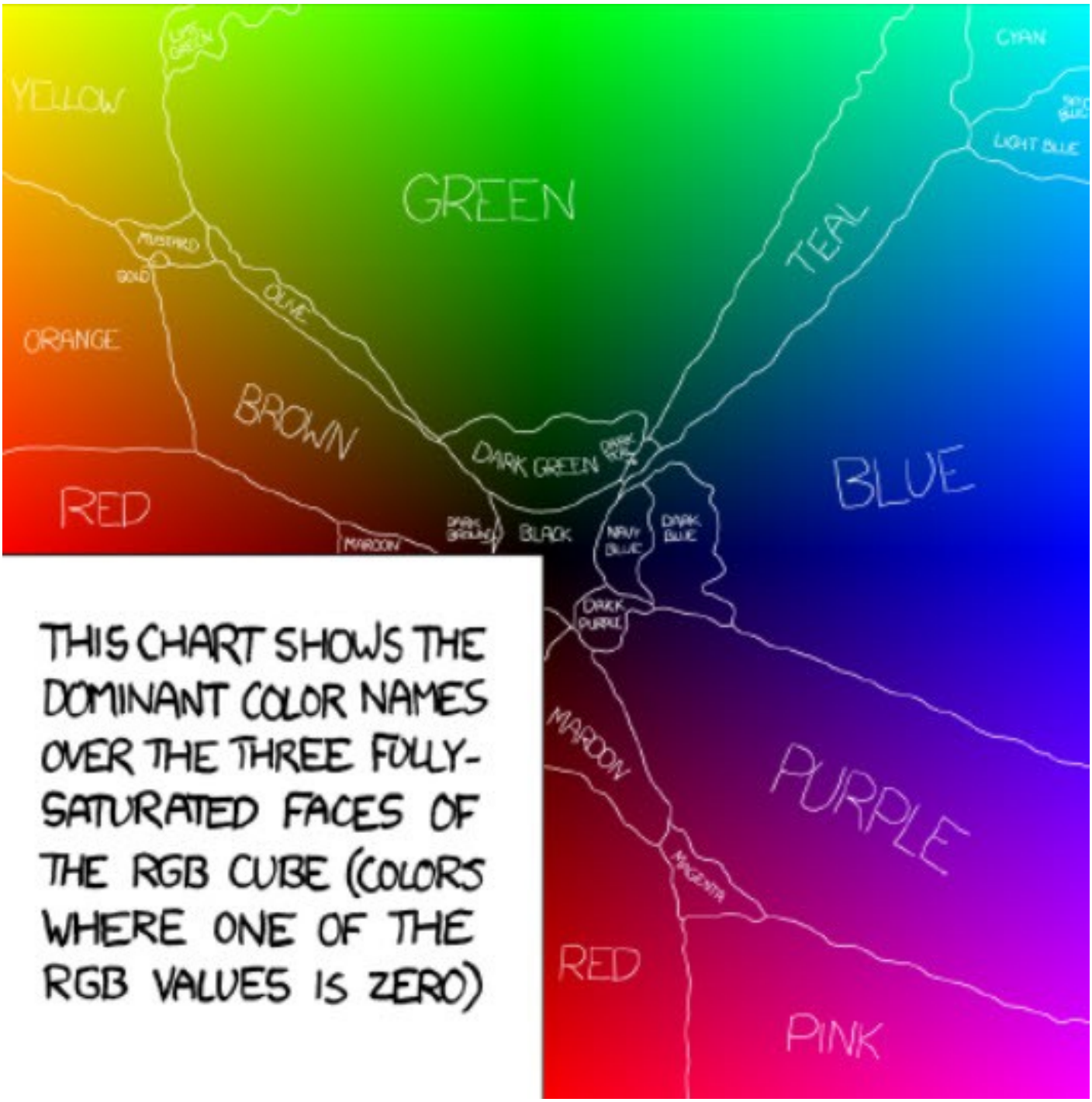
وضع به همین منوال بود تا ژاپنی‌ها به سال ۱۹۱۷ رسیدند، در این زمان، نخستین مدارنگی‌ها وارد ژاپن شدند، اینجا بود که بچه‌هایی که از مدارنگی استفاده می‌کردند، شروع به استفاده از کلمه‌های میدوری و Ao برای اشاره مستقل به رنگ‌های سبز و آبی کردند.اما تحول اصلی بعد از اشغال ژاپن توسط متفقین در جنگ جهانی دوم ایجاد شد، در این زمان محتواهای آموزشی جدید وارد ژاپن می‌شد. در سال ۱۹۵۱، مطابق راهنماهای آموزشی، آموزگاران کلاس‌های اول می‌بایست به کودکان رنگ‌ها را با استفاده از کلمات جدا برای سبز و آبی آموزش می‌دادند. اینجا بود که سرانجام میدوری، وجودی مستقل پیدا کرد.

نشان این **جدایی آبی از سبز،** البته جوشگاه‌های (اسکار) خاص خود را در زبان ژاپنی ایجاد کرد و هنوز هم ما می‌توانیم در این زبان، شواهدی از مشترک بودن واژه مورد استفاده برای توصیف آبی و سبز را پیدا کنیم. برای مثال در بسیاری از زبانها برای توصیف سبزیجات، از خود خود واژه سبز استفاده می‌شود (سبزی در اردو و فارسی و greens در انگلیسی)، ولی در ژاپنی، هنوز هم سبزی‌ها آبی‌رنگند (ao-mono) و خبری از سیب سبز نیست!
در انگلیسی گاهی از کلمه سبز برای توصیف اشخاص تازه‌کار و خام‌دست استفاده می‌شود، اما در ژاپنی به آنها ao-kusai گفته می‌شود که ترجمه تحت‌لفظی‌اش این است که فلانی بوی آبی می‌دهد.پس هنوز که هنوز است، آبی و سبز کاملا از هم در ژاپن جدا نشده‌اند.

اما فقط در زبان ژاپنی نیست که چنین چیزی را می‌بینیم، در تعداد زیادی از زبانهای دیگر هم خط بین آبی و سبز، محو است. در زبان Thai، کلمه khiaw، به معنی سبز است، مگر اینکه برای توصیف دریا و آسمان استفاده شده باشد، در این صورت خود شنونده باید دریابد که معنی آبی می‌دهد. در زبان کره‌ای و چینی قدیمی هم وضع مشابه است.

ولی فقط در زبان‌های شرق آسیا این وضعیت عجیب حکمفرما نیست، جالب است که در تمام توراه و ایلیاد هومر هم اگر جستجو کنید، هیچ جا به رنگ آبی برنمی‌خورید!

بیایید ژرفتر نگاه کنیم و ببینیم چه چیزی باعث می‌شود ما حد مرزهایی بین طیف‌های مرئی نور قائل بشویم. تصور کنید که کاغذی به صورت زیر به دست شما بدهند که در آن رنگ‌ها به نرمی به صورت یک طیف به آرامی به رنگ دیگر میل می‌کنند. حال شما باید قلمرو هر رنگ را مثل نقشه کشورها مشخص کنید و مشخص کنید اینجا صورتی است یا جای دیگر نارنجی و زرد است. یک فرد انگلیسی چنین نقشه‌ای را رسم می‌کند:

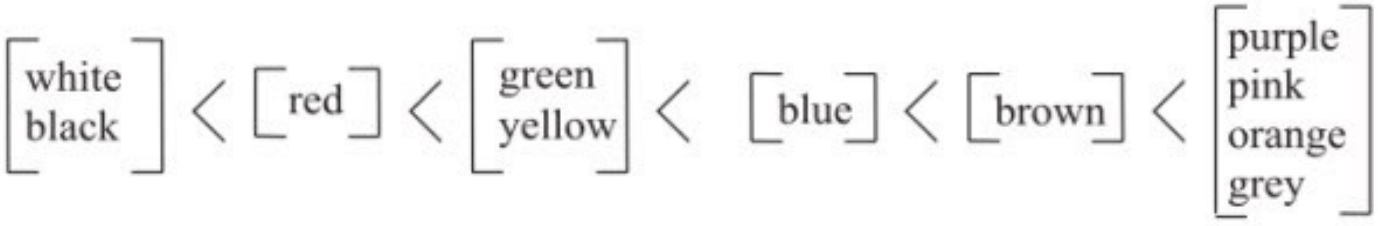


اما افراد متعلق به فرهنگ‌ها متفاوت با پیشینه تاریخی متفاوت، به صورت متفاوتی خط و مرزها را مشخص می‌کنند.

در سال‌های دهه ۶۰ میلادی، برنت برلین و پاول کی، تلاش کردند که قانونی جهان‌شمول بیابند. قانونی که مشخص کند که چگونه فرهنگ‌های مختلف، اطلس رنگی خود را رسم می‌کنند.

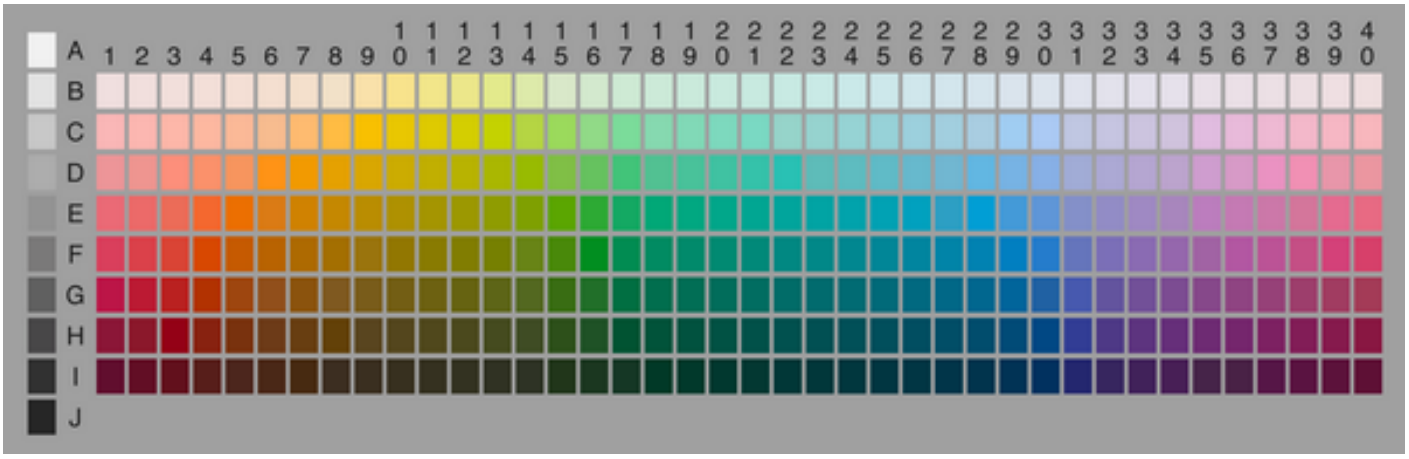
جالب است بدانید که فرهنگ‌های مختلف، تعداد متفاوتی رنگ برای مشخص و متمایز کردن طیف کلی رنگ‌ها دارند، **در بعضی از جوامع فقط یک کلمه برای اشاره به رنگ‌های روشن و یک کلمه برای توصیف رنگ‌های تیره‌تر وجود دارد، بعضی از زبان‌ها هم از ۱۱ کلمه برای متمایز کردن طیف‌های مختلف رنگ استفاده می‌کنند.**

این دو محقق با بررسی ۹۸ زبان مختلف، موفق شدن یک قانون کلی پیدا کنند. مطابق پژوهش آن‌ها، در ساده‌ترین صورت همان طور که اشاره کردیم، تنها یک واژه برای رنگ‌های روشن و یکی هم برای رنگ‌های تیره وجود دارد، **اما وقتی که قرار باشد یک زبان، رنگ سومی را هم به رسمیت بشناسد، اولین رنگ، رنگ قرمز است.**



اگر یک زبان بخواهد رنگ‌ها بیشتری را متمایز کند و برایشان کلمه داشته باشد، نوبت به طیف سبز و زرد می‌رسد و تازه بعد از این طیف است که نوبت به رنگ آبی می‌رسد.

به عبارت دیگر جامعه‌های با ۳ واژه برای رنگ‌ها نداریم که در آن برای آبی کلمه‌ای وجود داشته باشد، اما خبری از کلمه‌های مستقل برای قرمز نباشد. زبان مورد نظر ما حتما باید ۶ کلمه مختلف برای رنگ‌ها داشته باشد، تا بتواند کلمه‌های برای رنگ آبی کنار بگذارد.البته منتقدانی پیدا شدند که ایرادهایی برای این تحقیق مطرح کردند، از جمله این‌که تحقیق روی تعدادی کمی از مردم آن ۹۸ زبان انجام شده بود، تحقیق کَمّی نبود و همه زبان‌های مورد بررسی متعلق به کشورهای صنعتی دارای خط بود.محققان برای پاسخ به منتقدان و رفع ایرادها، از یک پرسشنامه مخصوص استفاده کردند و از اواخر دهه ۷۰ میلادی، یک پروژه تحقیقاتی جدی را شروع کردند تا وضعیت ۱۱۰ زبان مختلف را مورد بررسی قرار بدهند.



در این تحقیق آن‌ها یک جدول رنگی به صورت زیر به مردم نشان دادند تا آن‌ها قلمرو رنگ‌هایی را که زبان‌شان واژه‌های برای توصیف آن‌ها داشت، مشخص کنند.

همان طور که می‌بینید این جدول ۴۰۰ بلوک رنگی مختلف دارد، انگلیسی‌زبان‌ها معمولا ۱۱ محدوده مشخص روی این جدول می‌توانند رسم کنند.

اگر به اینجا بروید و نگاهی به نقشه تعاملی بیندازید، می‌توانید ببینید که در نقاط مختلف جهان وضعیت به چه صورت است. مثلا در نقاط کوهستانی گینه نو، تنها دو کلمه برای توصیف رنگ‌ها وجود دارد، بعضی از مردم، تنها ۳ کلمه برای رنگ‌ها دارند، بعضی‌ها هم ۴، ۵ یا ۶ کلمه. حتی یکی قبیله در آمازون به نام Pirahã به نظر می‌رسد هیچ کلمه‌ای برای رنگ‌ها ندارند، باشد، آن‌ها وقتی می‌خواهند به رنگ قرمز اشاره کنند، می‌گویند مانند خون!

جالب است که نحوه مشتق شدن رنگ‌ها از رنگ‌های پایه هم در جوامع مختلف دقیقا به یک صورت نیست. از هر شش زبان، پنج زبان یک مسیر اصلی را در جریان رنگ‌افزایی طی می‌کنند، این مسیر همان قانونی کلی بود که در سطور بالا به آن اشاره کردم، اما یک ششم زبان‌ها هم راه‌های فرعی را طی می‌کنند.[به تصویری موجود در مقاله اصلی مراجعه فرمایید]

اما بیایید باز هم دقیق‌تر بشویم و سؤال دشوارتری را بپرسیم، **آیا در تشخیص و متمایز کردن رنگ‌ها یک چیز زیستی یا فرهنگی هم دخیل است؟ یا این‌که همه چیز به همان تعداد کلمات موجود هر زبان می‌گردد؟**آیا همه جوامعی که ۴ ، پنج یا شش کلمه برای توصیف رنگ‌ها دارند، قلم‌روهای رنگی که روی نقشه می‌کشند، یکی است؟مسلما نه! پژوهشگران حتی برای این کار از کامپیوتر استفاده کردند. آن‌ها با کمک یک برنامه کامپیوتری خواستند که کامپیوتر خودش رأسا قلمروهای چندگانه را مشخص کند. مشخص شد چیزی که کامپیوتر رسم می‌کند با چیزی که مردم می‌کشند، متفاوت است.[به تصویری موجود در متن مقاله مراجعه فرمایید]

پس باید عوامل دیگری هم در نام‌گذاری طیف رنگ‌ها علاوه بر تعداد کلمات موجود در هر فرهنگ و زبان دخیلی باشد و اصل این پدیده چیزی کمی نیست.

یک سگ، نسبت به انسان به مراتب کمتری می‌تواند بین رنگ‌ها تمایز قائل شود، اما یک میگوی خاص به نام MANTIS SHRIMP، توانایی تمایز بین طیف وسیعی از رنگ‌ها دارد و می‌تواند در طیفی که ما به سادگی قرمزش می‌نامیم، هزاران رنگ را از هم متمایز کند!

در اینجا می‌خواهم به مفهوم جالبی به عنوان **نسبیت زبانی** اشاره کنم: **ساختار زبان مورد استفاده، روی نحوه مفهوم‌سازی از جهان تأثیر می‌گذارد.** فرضیه نسبیت زبانی در ابتدا توسط زبان‌شناسی به نام **ساپیر** و پس از آن یکی از شاگردانش به نام **ورف** Whorf معرفی شد.

ساپیر

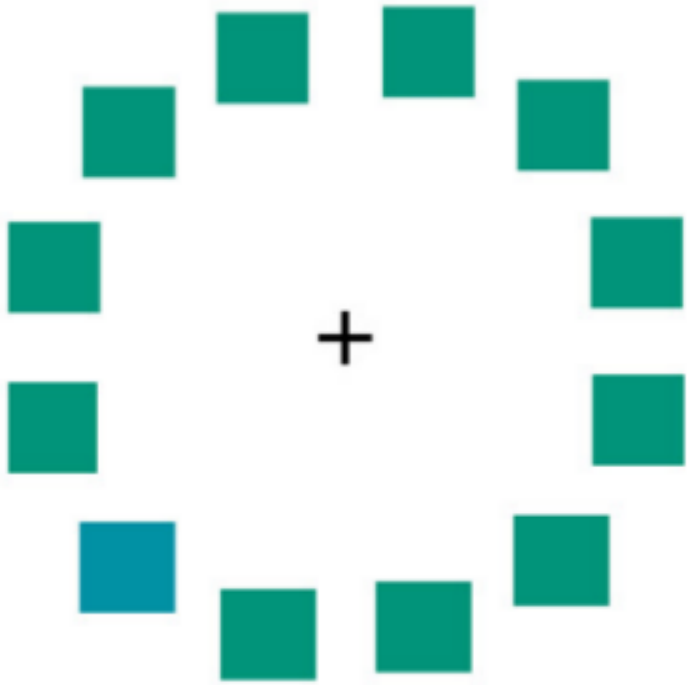
ما غالبا برای توصیف برف فقط یک کلمه داریم، برف! تصور نمی‌کنم در زبان فارسی برای برف شل و سفت چندین واژه داشته باشیم، اما اسکیموها این طور نیستند، آن‌ها تعداد زیادی کلمه تنها برای برف دارند.

در سال ۱۹۸۴، پاول کی، تحقیقی بین متکلمان زبان انگلیسی و کسانی که در شمال مکزیک به زبان تاراهومارا صحبت می‌کردند، انجام داد. در زبان تاراهومارا برای توصیف سبز و آبی از یک کلمه استفاده می‌شود. اما در جریان این تحقیق مشخص شد که **داشتن کلمه‌های جدا برای آبی باعث تصویرسازی ذهنی بهتری هم می‌شود و انگلیسی‌زبان‌ها حتی راحت‌تر بین این دو رنگ تمایز قائل می‌شوند.**

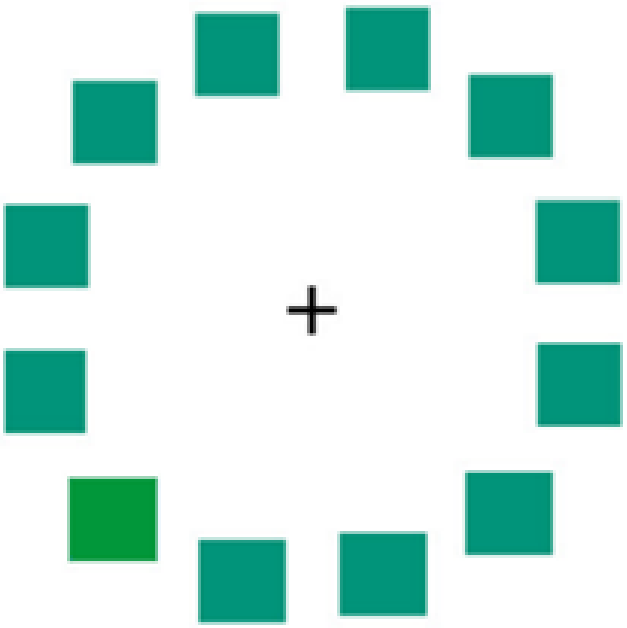
خب! بیایید عکسی از این دختر تاراوماراییِ بیندازیم. خوب دقت کنید! چیز جالبی نمی‌بینید؟![به تصویر موجود در مقاله مراجعه فرمایید]

حال بیایید یک پژوهش جالبتر را برایتان تعریف کنم که در سال ۲۰۰۶، توسط **آبری گیلبرت** انجام شد، این تحقیق به این منظور انجام شد که نشان بدهد تفاوت‌های زبانی روی نحوه ادراک جهان خارج تأثیر می‌گذارند.

خوب به + وسط این عکس نگاه کنید و روی تمرکز کامل کنید:



شما گاهی در جریان تمرکز، تصویر را به این صورت می‌بینید:



این آزمایش روی کسانی که دو واژه جدا برای سبز و آبی داشتند و روی کسانی که برای هر دو رنگ، تنها یک واژه داشتند، انجام شد، مشخص شد که دسته اول خیلی راحت می‌توانند بین دو رنگ در جریان این آزمایش ساده، تفاوت بگذارند، اما از دید دسته دوم، تفاوتی بین دو رنگ وجود نداشت!

به عبارت دیگر تحقیق می‌خواهد بگوید که **تفاوت زبانی، روی ادراک ما از دنیای خارج تأثیر می‌گذارد.**

اما در یک تحقیق کمی جالب‌تر، چیز عجیب‌تری هم مشخص شد، این بار زمانی که برای تشخیص رنگ آبی و سبز در تحقیق بالا مورد نیاز بود، سنجیده شد.

در کمال تعجب مشخص شد اگر مربع با رنگ متفاوت در سمت راست باشد و آزمایش روی کسانی انجام شود که دو کلمه برای توصیف آبی و سبز دارند، آن‌ها سریعتر از زمانی که مربع در سمت چپ است، رنگ‌ها را از هم تمیز می‌دهند.

خب! **خیلی عجیب است، مگر چه فرقی می‌کند، که چیزی در سمت راستمان باشد، یا سمت چپ؟!** مگر سیمکشی مغزمان در سمت راست و چپ با هم فرق می‌کند؟

نه سیمکشی مغزمان در راست و چپ، با هم فرقی نمی‌کند، اما به یاد داشته باشید که **همه تصاویری که در سمت راست میدان بینایی ما قرار دارند، در سمت چپ مغزمان پردازش می‌شوند و برعکس. از سوی دیگر در بیشتر افراد، سمت چپ مغزمان در پردازش زبانی قوی‌تر است، پس احتمال دارد که در فردی با واژه‌های بیشتر برای توصیف رنگ، سمت چپ مغز او، ادراک او از میدان بینایی سمت راست را تقویت کند!**

همین تحقیق در مورد کره‌ای‌ها انجام شد، کره‌ای‌ها، دو واژه برای توصیف سبز دارند، که یکی به سبزهایی که به زردی می‌گراید، اشاره می‌کند. در جریان تحقیق مشخص شد که کره‌ای‌ها نسبت به انگلیسی‌زبان‌ها وقتی مربع رنگی در طیف رنگ سبز در سمت راست باشد، سریعتر عمل می‌کنند.

اما شاید اشتباه کنیم و واقعا زبان در این کار تأثیر نداشته باشد. این بار دانشمندان آزمایش را تحت شرایط تکرار کردند، آن‌ها برای اینکه مرکز زبان مغز را مشغول کنند، از سوژه‌های آزمایش خواستند که کلمه‌ای را به خاطر بسپارند، مشخص شد که وقتی مرکز زبان مغز را مشغول نگاه داریم، تشخیص بین سبز و آبی دشوار می‌شود!خلاصه اینکه زبان توان سمت چپ مغز را در تشخیص رنگ‌هایی با نام تفاوت تقویت می‌کند.

همه ما زمانی در دنیایی زندگی می‌کردیم که هیچ نامی برای رنگ‌ها در آن وجود نداشت، ما این دنیا را در زمان شیرخوارگی خود تجربه کرده بودیم. یک بچه دو ساله شاید بتواند بگوید که یک موز زرد است و یک سیب، سرخ‌رنگ. اما شاید اگر به او فنجانی آبی‌رنگ نشان بدهید، بگوید قرمز است. تا زمانی که یک کودک به چهار سالگی نرسد، علیرغم اینکه ممکن است نام صدها چیز را به درستی بگوید، قدرت تمایز بین رنگ‌ها را پیدا نمی‌کند.

اما سؤال ما اینجاست که وقتی یک کودک با واژه‌های توصیف‌کننده رنگ‌ها آشنا می‌شود، ادراکش از دنیا تغییری می‌کند؟با تکرار آزمایشات بالا، مشخص شد که از زمانی که یک کودک با واژه‌های رنگ، آشنا می‌شود توانایی‌اش در تمیز دادن رنگ در سمت راست میدان بینایی به میزان قابل توجهی نسبت به سمت چپ بیشتر می‌شود.(سایت یک پزشک، مقاله چگونه در زبان‌های گوناگون، رنگ‌ها نام می‌گیرند؟)

[3] و يشترط في وجوب الزكاة فيها مضافاً إلى ما مرّ من الشرائط العامّة أُمور:

[الأوّل: النصاب]

الأوّل: النصاب و هو في الإبل اثنا عشر نصاباً: الأوّل: الخمس و فيها شاة، الثاني: العشر و فيها شاتان، الثالث: خمسة عشر و فيها ثلاث شياة، الرابع: العشرون و فيها أربع شياة، الخامس: خمس و عشرون و فيها خمس شياة، السادس: ستّ و عشرون و فيها بنت مخاض، و هي الداخلة في السنة الثانية. السابع: ستّ و ثلاثون، و فيها بنت لبون، و هي الداخلة في السنة الثالثة، الثامن: ستّ و أربعون و فيها حقّة، و هي الداخلة في السنة الرابعة، التاسع: إحدى و ستّون، و فيها جذعة و هي الّتي دخلت في السنة الخامسة(العروة الوثقى (المحشى)؛ ج۴، ص: ۲۹)

[4] اللغات الاشتقاقية Fusional language حيث يُعدل (يُصَرف) الجذر (وهو المصدر (عادة يكون من ثلاث أحرف) في حالة اللغة العربية) حسب نماذج (أوزان) معينة لاشتقاق معان قريبة من الجذر والإشارة للاختلافات الصغرى بين الكلمات ذات نفس الجذر أو قد تضاف على الكلمة الأصل بعض السوابق واللواحق، (مثل : بالنسبة للعربية «ات» للإشارة إلى جمع مؤنث السالم والفرنسية يضاف الثابت post للإشارة إلى كلمة بعد Postmodernité تشير لبعد الحداثة).

والصرف هو تحليل الكلمات من ناحية تركيب الكلمة ونوعها، فمثل تقسم الكلمات إلى أسماء وأفعال، وتُرجع لجذور وتقاس على أوزان.

في هذه اللغات كل أو معظم الكلمات ليست ثابتة (ممنوعة من الصرف)كما هو الحال في اللغات العازلة(الصينية)التي تمثل كل كلمة فيها فكرة معينة أو اللغات اللاصقة (الهندية الأمريكية) التي يتم تركيب كلمات طويلة تكافئ جمل في اللغات الاشتقاقية.

يعتبر الفيلسوف هومبولت ومؤسس علم اللغويات الحديث اللغات الاشتقاقية أكثر تعبيرا عن الأفكار اللإنسانية لذلك نجد الشعوب الناطقة بها أنجزت الأعمال الكبرى في الفكر الإنساني. بينما تعبر اللغات العازلة عن الوجدان لذلك نجد الأعمال الأدبية الصينية الكلاسيكية أكثر تعبيرا عن الأفكار الخالصة المجردة والروحانية.

بعض اللغات الاشتقاقية : كالعربية واسعة الاشتقاق والعبرية ولغات سلافية والفرنسية وإجمالا تعتبر كل اللغات السامية واللغات الهندية الأوروبية.(الموسوعة الحرة)

زبان تصریفی گونه‌ای از زبان ترکیبی است که با زبان پیوندی از نظر گرایش به استفاده از تکواژ تصریفی برای نشان دادن چندین ویژگی دستوری، نحوی یا معنایی متفاوت است. برای نمونه فعل اسپانیایی comer («خوردن») دارای صیغه اول شخص مفرد گذشته comí («خوردم») است؛ پسوند -í هم نشان‌دهندهٔ اول شخص مفرد است و هم نشان دهندهٔ زمان گذشته، و دارای دو وند مجزا برای هر ویژگی نیست.

نمونه‌های زبان‌های هندواروپایی تصریفی شامل کشمیری، سانسکریت، پشتو، =زبان‌های هندوآریایی ون همانند پنجابی، هندوستانی، بنگالی; سوانی (کلاسیک و نوین)، لاتین، ایتالیایی، فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی، رومانیایی، ایرلندی، آلمانی، فارویی، ایسلندی،

آلبانیایی و همه زبان‌های بالتواسلاوی هستند. زبان‌های قفقازی شمال شرقی نیز کمی تصریفی می‌باشند.

زبان‌های سامی دیگر گروه شناخته‌شده زبان‌های تصریفی هستند؛ هرچند، عبری نوین بیشتر از عبری توراتی از نظر فعل و اسم تحلیلی است. گونه‌های عامیانه عربی بیشتر از زبان معیار تحلیلی هستند، و همه صرف‌های اسمی خود و در موارد بسیاری صرف‌های فعلی خود را از دست داده‌اند.

سطح کمی از تصریف در زبان‌های اورالی، همانند مجاری، استونیایی، فنلاندی و سامی (همانند سامی اسکولت)، وجود دارد چرا که آن‌ها بیشتر پیوندی هستند. ناواهو نیز به دلیل نحو پیچیده و جداشدنی فعلی زبانی تصریفی است که برای زبان‌های بومی آمریکای شمالی غیرعادی به نظر می‌رسد

نمودی از تصریفی بودن در واژه لاتین bonus («خوب») آمده‌است. -us در پایان نشان‌دهنده جنس مذکر، حالت نهادی و شمار مفرد است. برای تغییر هر یک از این ویژگی‌ها نیاز به تغییر پسوند -us با چیزی دیگر دارد. در حالت bonum، -um نشان‌دهنده مفرد مذکر مفعولی، مفرد خنثای مفعولی یا مفرد خنثای نهادی است. (ساید ویکی پدیا)

[5] در گونه‌شناسی زبان، زبان ترکیبی (به انگلیسی: Synthetic language) زبانی است که روابط نحوی را از طریق ادغام وند با ریشه‌ی واژه‌ها نشان می‌دهد.(ساید ویکی پدیا)

زبان فارسی در شمار زبان های ترکیبی است؛ برخلاف زبان عربی که از زبان های اشتقاقی می باشد و ترکیب در این نقش اساسی دارد. در زبان فارسی برای اینکه از واژه ای، کلمه ای اصطلاحی جدید بسازند، پیشوند ای پسوند و ای کلمه و ای اجزایی به اول یا آخر آن می افزایند؛ مانند دلارام، دلخون، دلیر، دلبر، دل دادن، دریادل، روشندل، همدل، دودله و ده‌ها ترکیب دیگر که همگی از واژه “دل” ساخته شده اند و یا آب انبار، آب نکشیده، پرآب، بی آب، آبی، آبیاری، گلاب، آب انداختن و صدها کلمه دیگر که همگی از “آب” ترکیب و تشکیل یافته اند. کلمه مرکب در میان همه انواع هفتگانه کلمات دیده می شود:
1) فعل: آباد ساخت، ویران کردند، گوش داد، نگه داشتیم و..

2) اسم: کتابخانه، خواهش پذیری، دبیرستان، دانشگاه و.

3) صفت: خوشرو، زیباپسند، اتوکشیده، تندنویس و...

4) ضمیر: خویشتن، هرکس، هیچ کس و...

5) قید: افتان خیزان، لنگ لنگان، همواره، هر ازگاهی و..

6) حرف: از برای، از بهر، همین که، زیرا که..

7) شبه جمله: کاشکی، ای وای، هزار افسوس، وه وه و..(مقاله ویژگی ترکیبی زبان فارسی)

البته در مورد زبان فارسی نظرات دیگری نیز وجود دارد. مراجعه کنید به: «زبان فارسی، زبان اشتقاقی است»

[6] **(آفتاب)** آفتاب. (اِمرکب) (از: آف ، مِهر، خور + تاب ، فروغ ، نور) نور شمس. خورشید. مقابل سایه(لغت نامه دهخدا)

آف:۱. مهر؛ خور؛ خورشید.

۲. آهوی مشک.(فرهنگ عمید)

[7] خورشید. [خوَرْ/ خُرْ] (اِ) (از: خور+ شید) خور. مهر. هور. شمس. شارق. بیضاء. شید. (مذهب الاسماء).روز. غزاله.(لغتنامه دهخدا)

خور. [خوَرْ/ خُرْ] (اِ) هور. خورشید. آفتاب. مهر. شارق. شمس. ذُکاء. بیضا. بوح. یوح. عجوز. تبیراء. غزاله. لولاهه. ابوقابوس. حورچاریه. اختاران شاه. لیو. نیر اعظم. نیر اکبر. ارنة. شرق. جای آن در فلک چهارم است.(لغتنامه دهخدا)

شید. (اِ) نور. (از برهان). روشنی. (انجمن آرا) (آنندراج). روشنی. (غیاث اللغات) (غیاث) (جهانگیری). **نور در خورشید، چنانکه تابِ، ضیاء است در مهتاب.** جعل الشمس ضیاءً و القمر نوراً.(قرآن 5/10). ضیاء. نور. روشنائی. (فرهنگ فارسی معین). در گاتها از جمشید به «یم » یاد شده است ، بعدها در سایر قسمتهای اوستا کلمه «خشئت » به آن افزودند و گفتند جمشید چنانکه همین کلمه به هور ِ(هور) پیوسته خورشید شد. شید بمعنی نور و فروغ است و خود جداگانه در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است :

بدو گفت زآنسان که تابنده شید

برآید یکی پرده بینم سپید.

فردوسی.

(یشتها ج 1 ص ۱۸۰ و ۳۰۴) (تاریخ ایران باستان ج 1 ص ۱۶۱). این کلمه در اوستا «خشئته » (سرخ) « سرخ - روس » ، پهلوی «شت » ، در ارمنی «اشخت » (سرخ قهوه ای در اسب)، پهلوی «شت - ورس » (سرخ درخشان)... همین کلمه است که در خورشید، و موم)، کردی «شی » (روباه)، «شی » (کرند، [اسب])... چمشیدآمده. (از حاشیه برهان چ معین) :

که هرگز ندیدیم زینگونه شید

رخی همچو گل روی و مویش سپید.

فردوسی.

چمشید بیک روایت بردار طهموروث بوده ست... و معنی شید نور و بها باشد و از این جهت آفتاب را خورشید گویند. (فارسنامه ابن البلخی صص 29-30).

خصم او میغ بود و او خود شید

چه محل میغ را برخورشید.(لغتنامه دهخدا)

البته آن چه در زبان فارسی به‌معنای بزرگ است، «خر» است که پیشوند کلماتی مانند خرما‌ی، خرزهره، خرچنگ و... اما پیشوند مورد بحث در اینجا، کلمه «خور» است که گرچه در زبان قدیم به‌صورت خَوَر تلفظ می شده اما ریشه‌های جدا دارد: از پارسی میانه (xwar) از ایرانی باستان () (مقایسه کنید: کردی سورانی خۆر ، کردی کرمانجی xor و xur، آسی ??? (xur) و اوستایی (hvarə)) از پیش-هندو-اروپایی sóh?wl? (مقایسه کنید: سنسکریت ????? (svàr), ????? (s?rya)).(ساینت وی‌کی واژه) و همان طور که در لغت نامه ها به آن اشاره شده بود به معنای شمس است و مهر. پس خورشید در این دیدگاه مترادف است با آفتاب.

بازبینی #2
ایجاد شده 23 مارس 2025 08:23:01 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 مارس 2025 08:37:34 توسط ... .